

تبیین و بررسی حقیقت ایمان، ویژگی‌ها و پیامدهای آن در تفسیر المیزان

نعمت‌اله بدخشان / استادیار دانشگاه شیراز

دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۸ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱/۱۰

nbadakhshan2@gmail.com

چکیده

بحث حقیقت ایمان و ویژگی‌ها و پیامدهای آن از محوری‌ترین مباحث دین‌شناسی است که تبیین و بررسی دقیق آن افزون بر اینکه می‌تواند در تصحیح دیدگاه‌های نظری و باورهای انسان تأثیر بسزایی داشته باشد، از جنبه عملی هم نقشی اساسی در اصلاح رفتارها و اعمال آدمی دارد. نوشتار حاضر می‌کوشد تا با استناد به آثار علامه طباطبائی، به‌ویژه تفسیر المیزان، دیدگاه ایشان را درباره این موضوع بررسی کند. در این بررسی ابتدا تعاریفی که ایشان از حقیقت ایمان ارائه کرده است، مختصراً تبیین می‌شوند و سپس عناصر مندرج در این تعاریف، تحت عناوینی کانون بحث و بررسی قرار می‌گیرند تا از این راه عناصر مندرج در ماهیت و ساختار ذاتی ایمان از منظر ایشان روشن شوند. پس از آن، برخی از ویژگی‌های ایمان مانند اختیاری بودن ایمان، مراتب و درجات ایمان، و افزایش و کاهش‌پذیری آن بررسی می‌شوند و سپس برخی از پیامدهای مهم ایمان، مانند ارتباط ایمان با عمل، ارتباط ایمان با اسلام و ارتباط آن با اخلاق از نظر ایشان کانون تبیین و بررسی قرار خواهند گرفت.

کلیدواژه‌ها: حقیقت ایمان، تصدیق، اعتقاد، التزام، عمل، علم، مراتب ایمان.

مقدمه

ایمان از ماده «آمن» گرفته شده، و در مقابل کفر به کار می‌رود. در اغلب موارد ایمان به تصدیق، و کفر به تکذیب معنا می‌شود. لغت‌شناسان در ماده امن دو ریشه امانت که ضد خیانت است، و امن به معنای اطمینان نفس و زوال خوف و نیز تصدیق را لحاظ می‌کنند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۵). به نظر علامه طباطبائی ایمان به معنای امنیت دادن است و احتمال می‌دهد مناسبتش این باشد که مؤمن در واقع موضوعات اعتقادی خود را از شک و تردید که آفت اعتقاد است، امنیت بخشیده است (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۵). همچنین او واژه ایمان را به معنای تصدیق نیز به کار برده است (همو، ۱۳۶۳، ج ۹، ص ۴۹۱).

درباره حقیقت ایمان نیز در میان متفکران مسلمان نظریات و تعاریف گوناگونی وجود دارد. این نظریات به هفت نظریه می‌رسند که این قرارند از:

۱. ایمان به منزله تصدیق (معرفت) قلبی، اقرار زبانی و عمل ظاهری. مستند این نظریه، روایاتی‌اند که از پیامبر ﷺ، امام علی ﷺ، و امام رضا ﷺ و سایر امامان در این باره وارد شده‌اند. اهل اخبار و برخی از معتزله طرف‌دار این نظریه‌اند (محمدری شهری، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۰۲؛ معروف الحسینی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۰)؛
۲. ایمان به مثابه تصدیق (معرفت) قلبی و اقرار زبانی. خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی به این نظریه معتقدند (حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۲۶)؛
۳. ایمان به معنای تصدیق (معرفت) قلبی و عمل. معتزله را مدافع این نظریه دانسته‌اند (جوادی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۹)؛
۴. ایمان به منزله تصدیق (معرفت) قلبی. اشاعره و شیخ طوسی از شیعه به این نظریه معتقدند (معروف الحسینی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۸؛ لاهیجی، ۱۳۵۲، ص ۱۶۴)؛
۵. ایمان، به مثابه معرفت فلسفی. فیلسوفان مسلمان، به‌ویژه صدرالمآلهین از این نظریه دفاع کرده‌اند (صدرالمآلهین، ۱۴۲۳ق، ج ۶، ص ۹)؛
۶. ایمان به منزله عمل. خوارج و گروهی از معتزله که بر داخل بودن اعمال واجب، یا واجب و مستحب هر دو در ایمان اصرار می‌کنند و در این باره افراط می‌ورزند، از معتقدان به این نظریه به‌شمار می‌آیند (لاهیجی، ۱۳۵۲، ص ۱۶۵؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸)؛
۷. ایمان به معنای اقرار زبانی. محمدبن کرام سجستانی و پیروان او، یعنی کرامیه که از مرجئه هستند به این نظریه قایل‌اند (شهرستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۰).

با اینکه مقالاتی با موضوع ایمان از نظر علامه طباطبائی نگاشته شده، به نظر می‌رسد تبیین و نقد و بررسی مستوفی و دقیق و منقحی از منظر ایشان درباره این موضوع، و به‌ویژه چگونگی ارتباط ایمان

با عمل از نظر ایشان صورت نگرفته است. در این نوشتار می‌کوشیم تا در حد بضاعت اندک علمی خود، به تبیین و بررسی حقیقت ایمان، و برخی از ویژگی‌ها و پیامدهای مهم آن از دیدگاه علامه طباطبائی بپردازیم. با آنکه در مقاله درباره برخی از نظریات علامه در این باره ملاحظاتی صورت گرفته است که می‌توانند شرح و تفصیل بیشتری بیابند، عمدتاً تأکید بر تبیین و بررسی منظر ایشان درباره این موضوع بوده است.

۱. تعاریف ایمان از نظر علامه طباطبائی

علامه طباطبائی در جاهای مختلف تفسیر المیزان، تعاریف مختلفی از ایمان ارائه کرده است. این تعاریف عبارت‌اند از:

۱. قرار گرفتن عقیده در قلب (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۵).

مطابق با این تعریف، اولاً ایمان از سنخ اعتقاد و باور مبتنی بر معرفت، یا باور ملازم با معرفت است؛ ثانیاً این اعتقاد و معرفت باید در قلب انسان جای گیرد و استقرار یابد. بر اساس این تعریف، ایمان جوهره‌ای معرفتی دارد. ایمان معرفتی است که در دل وارد شده و با جان آدمی گره خورده و به صورت اعتقادی قلبی درآمده باشد. معرفتی شک و تردید در نظریه علامه طباطبائی به منزله آفت اعتقاد، و به کار بردن ایمان در معنای تصدیق، همان‌گونه که در بیان معنای لغوی ایمان آورده شد، بر این تلقی معرفت‌گرایانه از ایمان دلالت دارد؛

۲. تعلق و وابستگی قلب به خضوع در برابر خدا.

در مقابل شرک به خداوند یعنی بستگی [وابستگی] قلب به غیر او (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۲۹). این تعریف برخلاف تعریف نخست، دارای فحوائی غیرشناختاری از ماهیت ایمان است و به تلقی عاطفی و احساسی از ایمان نزدیک می‌شود؛ زیرا تعلق و وابستگی قلب به خدا و خضوع در برابر او عمدتاً بیانگر حالات عاطفی - روانی انسان‌اند. با این حال منافات ندارد که این امور را مسبوق و مبتنی بر شناخت و معرفتی عقلی نسبت به متعلق این وابستگی و خضوع [خدا] به‌شمار آوریم؛

۳. اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن.

مطابق این تعریف، ایمان به خدا در قرآن به معنای تصدیق یگانگی او و تصدیق پیغمبران او و روز جزا و بازگشت به سوی او، و تصدیق هر حکمی است که فرستادگان او آورده‌اند؛ البته تا اندازه‌ای با پیروی عملی، نه بدون هرگونه پیروی عملی. لذا در قرآن هر جا صفات نیک مؤمنان شمرده می‌شود، و یا از پاداش جمیل آنان سخن به میان می‌آید، به دنبال آن ایمان، عمل صالح نیز ذکر

می‌شود (همان، ج ۱۵، ص ۶). در این تعریف، ماهیت ایمان از دو جزء تصدیق [اذعان] و التزام ترکیب می‌یابد. اذعان و تصدیق، بیانگر عنصر علم و معرفت در ماهیت ایمان است، و التزام به لوازم آن در این تعریف به حضور فی‌الجمله عمل در ماهیت ایمان تفسیر شده است که مطابق با آن، نظریه علامه به دیدگاه عمل‌گرایانه ایمان نزدیک می‌شود؛

۴. علم و اعتقاد و التزام به لوازم آن و پذیرش آثار آن.

در این تعریف ایمان، صرف علم و اعتقاد نیست، مگر آنکه به لوازم آنچه بدان معتقد شده‌ایم ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم؛ چون ایمان همان علم به چیزی است، اما علمی توأم با سکون و اطمینان به آن؛ و ممکن نیست این سکونت (آرامش) و اطمینان منفک از التزام به لوازم باشد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۷). در این تعریف بر خصوصیت علم و اعتقاد معتبر در ایمان تأکید شده و این خصوصیت، آرامش و اطمینان مؤمن به درستی علم و اعتقاد خود که منفک از التزام و تسلیم به لوازم آن نیست، معرفی شده است؛

۵. علم به چیزی با التزام به مقتضای آن، به‌گونه‌ای که آثار آن علم در عمل هویدا شود (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۱۲).

پس صرف علم به چیزی و یقین به اینکه حق است در حصول ایمان کافی نیست و صاحب آن علم را نمی‌شود مؤمن به آن چیز دانست؛ بلکه وی باید ملتزم به مقتضای علم خود نیز باشد و بر طبق مؤدای علم، عقد قلب داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که آثار علمی [و عملی] علم، هرچند فی‌الجمله، از وی بروز کند (همان، ص ۴۱۱). در این تعریف نیز بر حضور علم، و التزام به مقتضای آن، و عقد قلبی (دل‌بستگی)، به متعلق این علم در ساختار ذاتی ایمان تأکید شده؛ با این قید که باید آثار علم در عمل آشکار شود و پیروی عملی را در پی داشته باشد؛

۶. تصدیق جزئی توأم با التزام (همان، ص ۴۱۳).

در این تعریف بر تصدیق جزئی (علم یقینی یا معرفت صادق و جازم) به منظور روشن کردن ماهیت علم مندرج در ایمان، و نیز التزام تأکید شده است. در این تعاریف، از مفاهیمی چون قرار گرفتن عقیده در قلب، علم، اذعان و تصدیق، التزام به لوازم تصدیق و مقتضای علم و تصدیق جزئی توأم با التزام سخن به میان آمده که بدون تحلیل و بررسی هریک و تبیین چگونگی رابطه میان آنها نمی‌توان به طور دقیق نظریه علامه طباطبائی را درباره حقیقت ایمان تبیین و اثبات کرد. بنابراین در ادامه، این مفاهیم را که از نظر ایشان همان مقومات مفهومی مندرج در ماهیت ایمان هستند، کانون بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱. ایمان و اعتقاد

در نظر علامه گاهی اعتقاد، مترادف با علم و معرفت به کار رفته است. در این صورت اعتقاد و علم برای ایمان کافی به شمار نمی‌آید؛ زیرا از نظر او صرف علم به حقانیت چیزی، برای ایمان نامیدنش کافی نیست (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۲۵۹). همچنین وی معتقد است «ایمان صرف اعتقاد و ادراک نیست، بلکه التزام به لوازم و آثار آن نیز در معنای ایمان شرط است. از همین روست که به آرامش و اطمینان می‌انجامد» (همان، ج ۱۵، ص ۷-۶). ایمان فراتر از علم و اعتقاد است؛ ایمان یعنی پذیرفتن مخصوص از ناحیه نفس نسبت به آنچه درک کرده است. بنابراین ایمان در عمل ظهور و بروز می‌یابد (همان، ج ۱۸، ص ۴۱۱). با این حال، علامه گاهی اعتقاد را در معنایی فراتر از علم و معرفت و مترادف با ایمان به کار برده است. در این موارد، اعتقاد به معنای نفس معرفت وارد شده در دل و گره خورده با وجود و جان آدمی است. این تعریف از عقیده، با معنای لغوی آن سازگار است؛ زیرا عقیده به معنای چیزی است که با دل آدمی گره می‌خورد و بدان می‌پیوندد. به همین دلیل علامه ایمان به خدا را عقد قلبی (دل‌بستگی) به توحید و شریعت او، و ایمان به پیامبر را عقد قلبی بر اینکه او پیامبر خداست و باید از امر و نهی او تبعیت کرد و اینکه حکم او حکم خداست، می‌داند (همان، ج ۱۵، ص ۱۴۵). ایشان در جای دیگر اعتقاد را علم عملی یا علم معطوف به عمل معرفی می‌کند که با علم نظری متفاوت است. علم نظری آدمی را مثلاً به وجود مبدأ و معاد رهنمون می‌کند و اعتقاد، آدمی را وامی‌دارد که از معلوم نظری پیروی کند و عملاً هم به آن ملتزم شود. پس اعتقاد، علم عملی است؛ مثل اینکه بر هر انسان واجب است که مبدأ این عالم، یعنی خدای تعالی را بپرستد و در اعمالش سعادت دنیا و آخرت خود را با هم لحاظ کند (همان، ج ۱۵، ص ۹).

علامه طباطبائی افزون بر این کاربردها، گاهی اعتقاد را صورتی فکری می‌داند که خود می‌تواند متعلق تصدیق و ایمان قرار گیرد. بر این اساس گزاره‌های مختلف تجربی، تاریخی و دینی می‌توانند متعلق ایمان قرار گیرند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۷). از این رو ایمان گزاره‌ای نیز مطابق با نظر او قابل طرح است.

۱-۲. ایمان و علم

از نظر علامه طباطبائی، با آنکه علم و معرفت از اجزای ذاتی ایمان است (همان‌گونه که در تعریف پنجم از تعاریف ایمان از نظر ایشان بیان کردیم)، ایمان به یک چیز تنها علم به آن نیست؛ چنان‌که از برخی آیات قرآن کریم این مطلب به دست می‌آید: «إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلٰى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى»

(محمد: ۲۵)؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى» (محمد: ۳۲)؛ «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل: ۱۴) و «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (جاثیه: ۲۳).

چنان‌که روشن است این آیات، ارتداد و کفر و جحود و گمراهی را با وجود علم ثابت می‌کنند. پس صرف علم به چیزی و یقین به اینکه حق است، در حصول ایمان کافی نیست و صاحب آن علم را نمی‌توان مؤمن به آن چیز دانست، بلکه باید صاحب علم، التزام به مقتضای آن علم و پیمان قلبی (عقدالقلب) بر مضمون آن نیز داشته باشد؛ به گونه‌ای که آثار عملی علم هر چند فی‌الجمله از وی بروز کنند پس کسی که علم داشته باشد به اینکه خدای تعالی، الهی است که جز او الهی نیست و التزام به مقتضای علمش نیز داشته باشد، یعنی در مقام انجام مراسم عبودیت خود و الوهیت خدا برآید، چنین کسی مؤمن است؛ اما اگر علم نام‌برده را دارد، ولی التزام به آن را ندارد، و عملی که علمش را بروز دهد و از عبودیتش خبر دهد، ندارد، چنین کسی عالم هست، ولی مؤمن نیست (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۴۱۱-۴۱۲).

۱-۳. ترابط ایمان و علم

با آنکه علامه طباطبائی، علم معتبر در ایمان را عموماً همان معرفت مبتنی بر استدلال عقلی می‌داند، معتقد است که انسان می‌تواند در پرتو باور قلبی و التزام عملی و تسلیم شدن در برابر آن، به گونه‌ای که آثار علم و تصدیق از او به ظهور برسد، به یقین نایل شود. بنابراین به اعتقاد ایشان علمی وجود دارد که ایمان از آن برمی‌آید و نیز معرفتی وجود دارد که از ایمان زاینده می‌شود. ایشان معرفت و یقین برخاسته از ایمان را مطابق با برخی آیات قرآن «حیات و نور ایمان» می‌نامد و در این باره می‌گوید: تأثیر ایمان بر نفس، تأثیری واقعی است. نفس در مقام ایمان واجد حالتی جدید می‌شود. اینکه می‌گوییم برای مؤمن حیات و نوری دیگر وجود دارد، مجازگویی نیست، بلکه به راستی در مؤمن حقیقت و واقعیتی دارای اثر وجود دارد که در دیگران وجود ندارد و این حقیقت سزاوارتر است به اینکه اسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در مردم دیگر است و آن را در مقابل حیات نباتی، حیات و زندگی حیوانی می‌نامیم (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۵۱۶-۵۱۷). وی همچنین می‌گوید: «نور خاصی وجود دارد که خداوند آن را به مؤمنان اختصاص داده است تا در راه به سوی پروردگارشان از آن استضاء کنند. این نور، همان نور حقیقت ایمان و معرفت است» (همو، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۱۷۴).

بنابراین، علم و یقینی که شخص مؤمن از رهگذر ایمان خود از آن برخوردار می‌شود علم و یقینی است که پس از باور قلبی و التزام عملی و عمل به مقتضای این باور به دست می‌آید. بر این اساس از نظر

عَلَّامَه با آنکه یکی از اجزای ایمان، تصدیق جزئی و یقینی [تصدیق منطقی] است، ولی مؤمن در ایمان خویش نیز به نوعی یقین می‌رسد.

۱-۴. ایمان و تصدیق

بسیاری از متکلمان مسلمان ایمان را به تصدیق و در مقابل آن کفر را به تکذیب تعریف کرده‌اند. از نظر عَلَّامَه طباطبائی تصدیق به تنهایی ماهیت ایمان را تشکیل نمی‌دهد. ایمان عبارت از تصدیق جزئی توأم با التزام است (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۹، ص ۴۹۱؛ همو، ۱۳۶۳، ج ۱۸ ص ۲۸۵). صرف نظر از اینکه ایمان را تنها مترادف با تصدیق منطقی بدانیم یا همراه با این تصدیق، التزام را نیز در معنای آن لازم بشماریم، این پرسش مطرح می‌شود که آیا تصدیق معتبر در ایمان با تصدیق منطقی یکی است یا با آن فرق دارد؟ برخی متکلمان میان این دو فرق می‌گذارند. از نظر آنان وقتی در انسان نسبت به چیزی ادراکی حاصل شد این ادراک مستلزم تصدیق و حمل محمولی بر موضوعی یا سلب محمولی از یک موضوع است؛ مانند کسی که برهانی بر وجود خدا اقامه می‌کند و اذعان می‌کند که خدایی وجود دارد. این تصدیق، تصدیقی منطقی است. افزون بر این، گاه فرد تصدیق‌کننده نسبت به تصدیق خود یک فعل ارادی دیگر انجام می‌دهد که آن، پذیرش و قبول قلبی آن تصدیق است. در این مرحله (البته با عمل به مقتضای این پذیرش قلبی)، تصدیق در قلب جای‌گیر شده، انسان به ثبات و سکون و آرامش دست می‌یابد. این معنای دوم را ایمان گویند که مبتنی بر تصدیق منطقی یا توأم با آن است. تصدیق منطقی به‌خودی‌خود موجب ثبات و آرامش نفس نمی‌شود و اعمال مقتضی را به‌دنبال نمی‌آورد. آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید:

علم، پیوند و عقد بین موضوع و محمول قضیه است و این پیوند یا ضروری است و یا بعد از ایجاد مقدمات ضروری می‌شود. لذا انسان در فهم آنچه نمی‌داند، مضطر است و اما ایمان پیوند و عقده است که بین نفس و محتوای قضیه ایجاد شده، برقرار می‌گردد و این پیوند یک فعل اختیاری است که بین نفس و بین آن، اراده فاضل است. انسان پس از آنکه مطلبی را فهمید، می‌تواند آن را محترم شمرده، گردن نهد یا اینکه به آن ایمان نیاورد و با وی مخالفت کند (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵-۱۳۶).

تفتازانی از قول برخی از محققان می‌گوید:

تصدیق ربط قلب به آن چیزی است که از اخبار مخیر دانسته می‌شود. چنین تصدیقی امری کسبی و اختیاری و مأمور به است و لذا ثواب به آن تعلق می‌گیرد؛ بر خلاف علم و معرفت که در بیشتر مواقع بدون کسب و اختیار حاصل می‌شود (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۸۴).

از نظر او تصدیقی در ایمان معتبر است که در زبان فارسی به آن باور کردن و گرویدن و راست‌گویی دانستن گفته می‌شود و هیچ‌گاه مجرد علم و معرفت در آن کفایت نمی‌کند. او در نهایت تصدیق

معتبر در ایمان را همان تصدیق منطقی می‌شمارد که با اختیار و ترک جحود و استکبار همراه شده باشد (همان، ص ۱۸۷-۱۸۸). کسانی که تصدیق معتبر در ایمان را چیزی متفاوت با تصدیق منطقی و علم می‌دانند، به این نظریه گرایش می‌یابند که تصدیق منطقی و علم، مقدمه ایمان است نه مقوم آن؛ زیرا هر کدام از این دو تصدیق، ویژگی‌هایی متفاوت دارند. علم و تصدیق، گاهی انفعالی است و به‌صورت اضطراری حاصل می‌شود؛ درحالی‌که تصدیق معتبر در ایمان، فعلی اختیاری است و امکان ندارد ماهیت ایمان از دو جزء ناهمگون ترکیب شده باشد که یکی همان تصدیق منطقی است و دیگری اذعان و تصدیقی است که بیانگر پیوند نفس با مضمون آن قضیه است. ایمان ماهیتی وظیفه‌ای دارد و با گزینش آزادانه انسان تحقق می‌یابد. بنابراین پس از آنکه از طریق علم، برای انسان حقیقتی از حقایق دینی معلوم شد، نوبت به ایمان می‌رسد که همان تصدیق و پذیرش ارادی آن حقیقت، و التزام به مقتضای آن است.

متکلمان شیعی معتقدند تصدیق معتبر در ایمان، تصدیقی قلبی است و اغلب از این تصدیق، تلقی‌ای شناختاری دارند. عَلَّامَه طباطبائی معتقد است که ایمان علاوه بر تصدیق (معرفت)، التزام به مقتضای این تصدیق نیز می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۷). اگر در نظریه عَلَّامَه طباطبائی مراد از تصدیق معتبر در ایمان را همان تصدیق اختیاری نفس به مضمون یک قضیه بدانیم، چنین تصدیقی از تصدیق منطقی فاصله می‌گیرد و بر معنای دوم از تصدیق منطبق می‌شود. در این صورت ضرورتی ندارد ایمان را فراهم‌آمده از دو جزء تصدیق و التزام بدانیم؛ زیرا چنین تصدیقی چون از روی اختیار و انتخاب آدمی است، با التزام نیز توأم، و با آن ملازم خواهد بود؛ مگر اینکه التزام را قیدی توضیحی برای ماهیت این تصدیق به‌شمار آوریم. بنابراین به نظر می‌رسد مقصود عَلَّامَه از تصدیق معتبر در ایمان، همان تصدیق منطقی است. به همین دلیل است که ایشان لازم می‌داند التزام را در کنار آن به منزله جزئی دیگر از ماهیت ایمان در نظر گیرد تا از این راه، عمل صالح را به منزله لازمه خارجی آن به اثبات رساند. مراد عَلَّامَه طباطبائی از تصدیق مندرج در ایمان، علم و آگاهی اکتسابی (نظری) است نه بدیهی. او می‌گوید: «آنچه به علم و ایمان مربوط می‌شود یک امر نظری است نه بدیهی» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۲۸۴). همچنین می‌گوید:

از نظر قرآن کریم حقانیت معارف دینی را باید با احتجاج عقلی دریافت، و تصدیق و ایمان را از نتیجه دلیل به‌دست آورد، نه اینکه اول ایمان بیاورید و بعد به منظور مطابقت آن [با واقع]، دلیل اقامه کنید (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۷۵).

این موارد، همه بر منطقی بودن تصدیق مندرج در ایمان دلالت دارند.

مخصوص از ناحیه نفس نسبت به آنچه درک کرده است؛ قبولی که باعث می‌شود نفس در برابر آن ادراک تسلیم شود (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۱، ص ۵۴۳).

بنابراین قبول خاص و تسلیم نفسانی در برابر متعلقات ادراک‌شده، ایمان را از دانستن و ادراک صرف متمایز می‌سازد. همچنین آنچه موجب می‌شود ایمان منفک از التزام به لوازم آن نباشد، توأم بودن یا همراه شدن علم ایمانی با سکون و اطمینان قلبی است. از این رو علامه می‌گوید: «ایمان عبارت از سکون و آرامش علم خاص در نفس نسبت به هر چیزی است که ایمان به آن تعلق گرفته، است، و لازمه این آرامش، التزام عملی نسبت به آن چیز است که به آن ایمان دارد» (همان، ج ۱۶، ص ۴۱۴).

۲. ویژگی‌های ایمان

مهم‌ترین ویژگی‌های ایمان از منظر علامه طباطبائی را می‌توان در ذیل عناوینی چنین برشمرد:

۲-۱. اختیاری بودن ایمان

ایمان فعلی اختیاری است. از این رو در آیاتی از قرآن، انسان‌ها بدان دعوت و مأمور گشته، و به ثواب وعده داده شده‌اند. علامه طباطبائی تحصیل ایمان را تنها از راه اختیار و انتخاب آدمی میسر می‌داند، و توسل به زور و تحمیل را در این باره مردود می‌شمارد. ایشان می‌گوید:

عقیده و ایمان هیچ‌گاه در پرتو زور و جبر حاصل نمی‌شود، بلکه تنها برهان و استدلال است که می‌تواند ایجاد عقیده و ایمان بنماید. قرآن در موارد متعددی به این مطلب تصریح فرموده است. از جمله می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶): اجباری در (پذیرش) دین (و ایمان) نیست، چه آنکه رشد از گمراهی نمایان شده است (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۷۸-۲۷۹). جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، دین اجباری را نفی می‌کند؛ چون دین عبارت از یک سلسله معارف علمی و یک سلسله معارف عملی تابع آن است، و روی هم‌رفته از اعتقادات تشکیل می‌شود، و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار به آن راه ندارد؛ زیرا اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی و مادی تأثیر می‌کند و اما اعتقادات قلبی و علل و اسباب آنها از سنخ اعتقاد و ادراک است و محال است که نتیجه جهل، علم باشد، یا اینکه مقدمات غیرعلمی موجب تصدیق علمی گردد (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۵۳).

بنابراین از منظر علامه امور قلبی و اموری که از سنخ اعتقاد و ادراک و ایمان هستند، اکراه‌پذیر نیستند و توسل به زور و تحمیل در پذیرش آنها، نوعی نقض غرض و امری تناقض‌آمیز به‌شمار می‌آید.

۲-۲. مراتب و درجات ایمان

از نظر علامه طباطبائی ایمان حقیقتی تشکیکی و دارای مراتب است؛ زیرا گاه پیش می‌آید که انسان به چیزی عقیده می‌یابد و فقط آثارش بر آن مترتب می‌شود و گاه این عقیده شدت می‌یابد و به پاره‌ای از

لوازم آن هم ایمان می‌یابد؛ و زمانی از این هم شدیدتر و به تمام لوازم آن عقیده‌مند می‌شود. در نتیجه مؤمنان هم بر طبق درجات ایمان، طبقاتی دارند (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۵). از نظر ایشان اختلاف مراتب و تفاوت درجات ایمان از ضروریاتی است که به هیچ وجه نباید در آن تردید کرد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۴۱۲).

۲-۳. افزایش و کاهش پذیری ایمان

مراتب و درجات ایمان متفرع بر ویژگی دیگری در ایمان است که آنرا شدت و ضعف یا زیادت و نقصان ایمان می‌نامند. علامه طباطبائی از آن رو که ایمان را عبارت از علم و التزام به مقتضای آن می‌داند، و این دو را از اموری می‌داند که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می‌پذیرند، ایمان را نیز قابل زیادت و نقصان و شدت و ضعف می‌شمارد. از نظر ایشان وجود درجات در ایمان از ضروریاتی است که به هیچ وجه نباید در آن تردید کرد. بیشتر علما به‌حق این حقیقت را پذیرفته‌اند و دلیل نقلی هم همین را می‌گویند؛ چنان‌که آیه «لَيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»، و احادیثی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده، از مراتب ایمان خبر می‌دهند (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۴۱۲).

۳. پیامدهای ایمان

۳-۱. ایمان و عمل

درباره وجود ارتباط میان ایمان و عمل تردیدی نیست. آنچه میان متکلمان و فیلسوفان مسلمان در این باره کانون اختلاف است، چگونگی ارتباط میان این دو است. در این باره سه نظریه مطرح شده است:

الف) ایمان عین عمل است: کسانی که به این نظریه قایل‌اند، عمل را دربرگیرنده تمام ماهیت، یا رکن اساسی ایمان می‌دانند. خوارج که ایمان را عین عمل می‌دانستند و ارتکاب گناه را مترادف با کافر بودن شخص می‌شمردند و گروهی از معتزله که بر داخل بودن اعمال واجب و یا اعمال واجب و مستحب هر دو در معنای ایمان اصرار می‌کردند و در این باره افراط می‌ورزیدند، از معتقدان به این نظریه محسوب می‌شوند (لاهیجی، ۱۳۵۲، ص ۱۶۵؛ معروف الحسینی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۷؛ شهیدی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۵؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸)؛

ب) عمل جزء ایمان است: افرادی که این نظریه را مطرح می‌کنند، معتقدند ایمان اجزائی دارد که عمل یکی از آنهاست؛ چنان‌که محدثان افزون بر تصدیق، عمل به ارکان را در معنای ایمان لازم می‌دانند (معروف الحسینی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۷)؛

ج) عمل از آثار و لوازم خارجی ایمان است: در این نظریه با آنکه عمل رابطه‌ای وثیق با ایمان دارد، ولی از دایره ماهیت ایمان خارج است، زیرا عطف عمل صالح بر ایمان در بسیاری از آیات قرآن، ظهور در تعدد و تفاوت این دو دارد.

علامه طباطبائی در برخی از اظهارات خود بر نظریه دوم تأکید کرده، و عمل را جزء ایمان دانسته است. از نظر او ایمان اجزا و ارکانی دارد که یکی از آنها عمل است. البته نباید ایمان را صرف عمل دانست؛ چراکه عمل با نفاق قابل جمع است، ولی ایمان حقیقی چنین نیست. بنابراین شخص باید به مقتضای علم خود ملتزم باشد؛ یعنی به گونه‌ای به آن تعلق یا عقد قلبی داشته باشد که آثار عملی آن را بپذیرد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۲۸۱-۲۸۲). وی در جایی دیگر با صراحت بیشتری بر این مطلب تأکید می‌کند و می‌گوید: در اصطلاح دینی، ایمان تصدیق انسان به خدا و یگانگی او و تصدیق روز جزا و بازگشت به سوی او، و تصدیق هر حکمی است که فرستادگان او آورده‌اند. از نظر علامه علاوه بر تصدیق این متعلقات، ایمان تا اندازه‌ای با پیروی عملی از آنچه ایمان بدان تعلق می‌گیرد توأم است. از این رو (همان‌طور که پیش‌تر گفتیم)، در قرآن هر جا صفات نیک مؤمنان را می‌شمارد و یا از پاداش جمیل آنها می‌گوید، به دنبال، ایمان عمل صالح را هم ذکر می‌کند. پس ایمان صرف اعتقاد نیست، مگر آنکه به لوازم آنچه بدان معتقد شده‌ایم، ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۷).

بر همین اساس برخی علامه طباطبائی را معتقد به نظریه «جزئیت عمل برای ماهیت ایمان» معرفی کرده‌اند (فعالی، ۱۳۷۸، ص ۳۳). همان‌طور که گفتیم، نمی‌توان چنین دیدگاهی را بیانگر نظریه اصلی او به‌شمار آورد. به نظر می‌رسد نظریه او درباره نسبت ایمان و عمل با نظریه دیگر متکلمان و حکمای شیعی که عمل را خارج از ماهیت ایمان و از لوازم آن می‌دانند، هیچ تفاوتی نداشته باشد. شاید تأکیدات علامه بر التزام به مقتضای علم و یا التزام عملی در تعریف ایمان از دلایل انتساب این نظریه به او باشد. به نظر می‌رسد با آنکه التزام عملی به چیزی، پیروی عملی از آن را در پی دارد، ولی این دو عیناً یکی نیستند. البته انسان مؤمن به لوازم و تصدیق و اذعان ایمانی خود، التزام عملی دارد؛ ولی این التزام بدین معناست که او خود را ملزم و متعهد به انجام اعمال متناسب با ایمان خویش می‌داند و این امر با داخل دانستن عمل در ماهیت ایمان فرق دارد. این مسئله همانند درکی است که انسان از وجوب عقلی برخی از گزاره‌های ناظر به اعمال در حوزه اخلاق دارد. مثلاً همان‌طور که می‌توان گفت باید عدالت ورزید، می‌توان گفت باید به خدای یگانه ایمان آورد و باید به مقتضای این ایمان او را پرستید و به فرامین او

عمل کرد. التزام عملی به عنوان جزئی از ماهیت ایمان در واقع احساس تعهدی درونی است که هر انسان مؤمن به اقتضای تصدیق ایمانی خود نسبت به اعمال مناسب با آن دارد. این امر با اعتقاد به اینکه عمل جزء ماهیت ایمان باشد، متفاوت است. البته صرف خارج دانستن عمل از ماهیت ایمان، هرگز به معنای بی‌اهمیت دانستن عمل، و عدم تأثیر عمل صالح در ارتقابخشی به ایمان نیست؛ چنان‌که در نظریه سوم با آنکه عمل از لوازم خارجی ایمان است، ولی با ایمان ارتباط وثیق و مستحکمی دارد. عطف عمل صالح بر ایمان در برخی از آیات قرآن، مانند آیه ۱۶۲ سوره نساء، با اذعان به عدم جواز عطف عام بر خاص، مؤید این نظریه است که عنصر عمل داخل در ماهیت ایمان نیست، بلکه عمل صالح از آثار و لوازم خارجی آن است.

۲-۳. ایمان و اسلام

به اعتقاد علامه طباطبائی خدای تعالی در آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلٌّ لِمَ تُلْمُونَوَا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴) نخست ایمان را از اعراب نفی می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که ایمان کار دل است، و دل‌های آنها هنوز با ایمان نشده، و در عین حال اسلام را برای آنان قایل می‌شود. از این آیه برمی‌آید که فرق اسلام و ایمان چیست. ایمان معنایی است قائم به قلب، و از قبیل اعتقاد است، و اسلام معنایی است قائم به زبان و اعضا؛ زیرا کلمه اسلام به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است. تسلیم شدن زبان به این است که شهادتین را اقرار کند، و تسلیم شدن سایر اعضا به این است که هر چه خدا دستور می‌دهد ظاهراً انجام دهد؛ حال چه اینکه واقعاً و قلباً اعتقاد به حقانیت آنچه زبانش و عملش می‌گوید داشته باشد، و چه نداشته باشد. این اسلام آثاری دارد که عبارت است از محترم بودن جان و مال مسلمان، و حلال بودن نکاح و ارث بردن او (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۵۲۰-۵۳۱). بنابراین علامه تغایر مفهومی ایمان و اسلام را تأیید می‌کند. همچنین می‌گوید اسلام تسلیم ظاهری در برابر دین است، یعنی در برابر دستورهای دینی باید سر تسلیم فرود آورد و به آنها عمل کرد؛ اما ایمان امری قلبی و باطنی است. ایمان اعتقاد و پذیرش باطنی است که عمل بر آن مترتب می‌شود. پس هر مؤمنی مسلمان است، اما عکس آن صادق نیست (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۳۱۴).

متکلمان مسلمان درباره نسبت میان ایمان و اسلام، دو نظریه مطرح کرده‌اند: یکی اینکه نسبت این دو، تساوی و حتی عینیت و اتحاد است که بیشتر معتزله و خوارج و زیدیه این نظریه را دارند؛ دیگر اینکه ایمان و اسلام دو امر متغایرند. از نظر علامه طباطبائی با آنکه مفهوم ایمان با مفهوم

اسلام فرق دارد، هر مرتبه‌ای از اسلام مقدم بر مرتبه‌ای از ایمان متناسب با خود است. این مراتب اسلام عبارت‌اند از:

۱. قبول ظاهرِ اوامر و نواهی دینی که با ذکر شهادتین صورت می‌گیرد؛ خواه به‌طور قلبی با آنها موافق باشد خواه نه. به‌دنبال این مرتبه از اسلام، نخستین مرتبه ایمان قرار می‌گیرد که عبارت است از اعتقاد قلبی به مضمون شهادتین اجمالاً و از لوازم آن عمل به غالب احکام فرعی اسلام است؛

۲. مرتبه دوم اسلام پس از مرتبه اول ایمان قرار می‌گیرد و عبارت است از تسلیم و انقیاد قلبی در مقابل بیشتر اعتقادات حقه، به‌طور تفصیلی که لازمه آن اعمال صالح است؛ اگرچه ممکن است در برخی موارد تخلفی از شخص سرزند. به‌دنبال این مرتبه از اسلام، مرتبه دوم ایمان قرار دارد که عبارت از اعتقاد تفصیلی به همه حقایق دینی است؛

۳. مرتبه سوم اسلام، مرتبه‌ای است که پس از مرتبه دوم ایمان قرار دارد. هنگامی که انسان با مرتبه دوم ایمان انس گرفت و متخلق به اخلاق آن شد، دیگر قوای حیوانی او منقاد و تسلیم آن می‌شوند و تمام قوایی که متمایل به هوس‌های زودگذر و ظواهر فریبنده دنیای فانی‌اند تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرند، و انسان چنان خدای خود را می‌پرستد که گویا او را می‌بیند و اگر او را نمی‌بیند خدا او را می‌بیند: «عبدالله کأنک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک». در آیه ۶۵ سوره نساء، حصول اسلام منوط به تسلیم و انقیاد محض در مقابل دستورهای خدا شده است. به‌دنبال این مرتبه، مرتبه سوم ایمان قرار دارد؛

۴. مرتبه چهارم اسلام پس از مرتبه سوم ایمان قرار دارد و به این ترتیب است که انسان وقتی به مرتبه سوم اسلام برسد، حال او در مقابل خدا حال بنده مطیع و فرمانبردار در مقابل مولاست؛ یعنی در برابر اراده او تسلیم محض است. البته احاطه خدا نسبت به مخلوقات از این معنا هم بالاتر است؛ زیرا بنده در برابر مالکیت حقیقی خدا نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال از خود هیچ استقلالی ندارد. انسان هنگامی که در مرتبه سوم ایمان قرار گیرد، گاهی دست عنایت ربانی او را می‌گیرد و این حقیقت را به او نشان می‌دهد که مالکیت در عالم، تنها از آن خداست و هیچ‌کس از خود چیزی ندارد، و پروردگاری جز او نیست. البته این مقام یک مقام موهبتی و افاضه الهی است و اراده انسان در آن دخالتی ندارد. شاید آیه «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَآرِنَا مَنَاسِكَنا» نیز به همین مرتبه از اسلام اشاره داشته باشد. در پی این مرتبه از اسلام، مرتبه چهارم ایمان قرار دارد و آن عبارت از تعمیم حالت مزبور در همه احوال و افعال بنده مؤمن و

نمود آن در جمیع شئون است. خداوند می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس: ۶۳). این آیه ظاهراً اشاره به مرتبه چهارم ایمان است؛ زیرا کسانی را که خدا در این آیه توصیف فرموده، حتماً باید کسانی باشند که به عدم استقلال خود و ماسوی‌الله یقین دارند، و می‌دانند هیچ سببی جز به اذن خدا اثر نمی‌کند. لذا هیچ حادثه مکره‌هی آنها را محزون نمی‌سازد (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۴۱۸-۴۲۱).

۳-۳. ایمان و اخلاق

علامه طباطبائی معتقد است میان ایمان و اخلاق رابطه و پیوندی دقیق وجود دارد. اخلاق همان ملکه‌ها و صورت‌های ثابت نفسانی است که عمل مربوطه بر اثر آنها به‌آسانی از انسان سر می‌زند (حسینی ارسنجانی، ۱۳۷۷، ص ۴۵). از نظر او ایمان و اعتقاد، اخلاق خاص متناسب با خود را در انسان ایجاد می‌کند و ایمان به چیزی، اخلاق متناسب با آن را در پی خواهد آورد. بنابراین اگر انسان بنا به اسباب و عواملی از ایمان خویش منصرف شود، اخلاق مناسب با آن ایمان را از دست خواهد داد. از نظر او کسی که ایمان به لزوم دفاع از حریم مقدسات خود نداشته باشد، محال است به فضیلت شجاعت متصف شود (همان، ص ۴۶). ایمان هم در ایجاد خلقیات آدمی دخیل است و هم موجب ابقا و استمرار آن می‌شود. ایمان به یگانگی خداوند و باور به آخرت است که حفظ و نگهداری اخلاق فاضله را ضمانت می‌کند؛ زیرا اگر اعتقاد و باور به معاد و آخرت در میان مردم نباشد، بسیاری از افراد بشر از هوا و هوس پیروی خواهند کرد و چیزی که جلوی لذات طبیعی را بگیرد، وجود نخواهد داشت (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۴۲).

علامه طباطبائی ایمان را به درختی تشبیه می‌کند که ریشه آن توحید است، و اعمال صالح به‌منزله میوه‌هایی‌اند که هر آن به اذن پروردگار بر آن می‌رویند و اخلاق نیکو، از جمله تقوا، عفت، معرفت، شجاعت، عدالت و رحمت و همچون شاخه‌های این درخت‌اند (همان، ص ۲۴۴). علامه درباره چگونگی تأثیرگذاری ایمان بر تغییر عقاید و اعمال می‌نویسد:

وقتی روح ایمان در دل کسی جای‌گیر شد، عقاید و اعمال او هم عوض شده به صورتی که مناسب با ایمان باشد، درمی‌آید؛ عیناً مانند ملکات نفسانی، از فضایل و رذایل که وقتی در نفس پیدا شد، رنگ اعمال را هم مناسب با خود می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۵۱۷).

نتیجه‌گیری

علامه طباطبائی در مواضع مختلف از آثار خود، به‌ویژه در تفسیر المیزان، تعاریف گوناگونی از ایمان

ارائه داده است. برخی از این تعاریف بر نظریه تصدیق‌گرایانه یا معرفت‌گرایانه ایمان تطبیق پذیرند. در این قسم تعاریف تأکید بر اعتقاد و معرفت و تصدیق به معنای منطقی آن است. برخی دیگر از تعاریف با نظریه عمل‌گرایانه ایمان انطباق می‌یابند. در این تعاریف تأکید بر پیروی عملی و عمل به مقتضای ایمان (ولو به‌طور اجمالی) است. در دسته سوم از تعاریف، بر عنصر تعلق و وابستگی و خضوع قلبی در برابر خدا تأکید می‌شود، که این تأکید نظریه علامه را به نظریه عاطفی و غیرشناختاری ایمان نزدیک می‌سازد. با این حال، با توجه به مجموع سخنان ایشان در این باره می‌توان دغدغه اساسی و عمده ایشان را در مسئله ایمان، اثبات چگونگی ارتباط میان ماهیت ایمان و عمل معرفی کرد. ایشان با آنکه تصدیق مصطلح در منطق (معرفت، یقین و اعتقاد) را یکی از عناصر اساسی در ماهیت مفهومی ایمان معرفی می‌کند، ولی با توجه به اینکه این نوع تصدیق و معرفت را به‌تنهایی برای تحقق ایمان بسنده نمی‌داند، عنصر التزام به لوازم را نیز به‌عنوان جزء مقوم دیگر ایمان در نظر می‌گیرد تا چگونگی منتهی شدن ایمان به عمل را توجیه و تفسیر کند. این نظریه بر خلاف نظریه مرجئه که با خارج کردن عمل از محتوای مفهومی ایمان، خواسته یا ناخواسته به نوعی اباحه‌گری انجامید، با تأکید بر عنصر التزام قلبی خاستگاهی مطمئن برای اعمال صالح در ماهیت ایمان سراغ می‌گیرد. التزام داشتن به لوازم ایمان، زمانی تحقق می‌یابد که انسان به‌درستی معرفت و اعتقاد خود باور و اطمینان داشته باشد. این امر جدا از نوعی احساس امنیت و آرامش خاطر نخواهد بود. به نظر می‌رسد تأکید بر تعبیری چون تعلق و وابستگی و خضوع قلبی در برابر خدا، علم توأم با سکون و اطمینان، پذیرش ویژه از ناحیه نفس، و تسلیم شدن در برابر ادراک مربوط به متعلقات ایمان از سوی انسان، همه در راستای اثبات چگونگی فرایند به عمل انجامیدن ایمان قرار می‌گیرند. آنچه در تبیین نظریه او از ایمان باید برجسته شود این است که التزام به لوازم و عمل به مقتضای ایمان را که در تعاریف ایشان از ایمان آمده، نباید به معنای داخل بودن عمل در ماهیت ایمان تلقی کرد و نظریه نهایی ایشان را در ردیف نظریه‌های عمل‌گرایانه از ایمان دانست. نظریه ایشان در این زمینه با نظریه دیگر متفکران شیعی که عمل را از لوازم خارجی ایمان می‌دانند، فرقی ندارد. همان‌گونه که در مقاله توضیح داده شده، به نظر می‌رسد التزام به لوازم ایمان، یا حتی عمل به مقتضای ایمان در نظریه علامه طباطبائی بیانگر درکی از وجوب عقلی عمل به مقتضای ایمان، و به معنای احساس تعهدی است که مؤمن نسبت به لوازم عملی ایمان خویش دارد.

در بخش ویژگی‌ها علامه به‌درستی بر افزایش و کاهش‌پذیری اصل و حقیقت ایمان تأکید می‌ورزد، و نظریات کسانی را که این ویژگی را به اعراض و لوازم آن ارجاع می‌دهند، نقد و بررسی می‌کند. با

توجه به اینکه تصدیق معتبر در ایمان از نظر علامه عمدتاً تصدیق منطقی است، ملاحظه‌ای که در این باره می‌توان داشت این است که در این صورت باید گفت ایمان تنها به لحاظ یک جزء خود که همان التزام باشد امکان افزایش‌پذیری و کاهش‌پذیری را پیدا می‌کند، و به لحاظ جزء دیگر، یعنی تصدیق منطقی، نمی‌تواند افزایش یا کاهشی بپذیرد؛ زیرا تصدیق و یقین منطقی افزایش‌پذیر یا کاهش‌پذیر نیست. لذا این ویژگی را یا تنها باید به قابلیت افزایش و کاهش التزام و درجات آن ارجاع داد، و یا باید با تأکید و تکیه بر ویژگی افزایش‌پذیری و کاهش‌پذیری ایمان به‌منزله ویژگی تام و تمام اصل و حقیقت آن، تصدیق منطقی را از دایره مقومات ایمان خارج کرد و آن را حداکثر از مقدمات ایمان به‌شمار آورد، و تصدیق داخل در ماهیت ایمان و مقوم آن را از سنخ علم حضوری و شهودی محسوب کرد. در این صورت تأکید علامه بر عناصری مانند تسلیم و خضوع در برابر خدا و مراتب آنها را می‌توان مؤید همین معنا دانست. البته در چنین صورتی، دیگر نیازی به قید التزام به لوازم نیست؛ زیرا تسلیم و خضوع قلبی در برابر خدا به‌منزله فعلی اختیاری، بدون التزام به لوازم آن نخواهد بود.

منابع

- ایزوتسو، توشی هیکو، ۱۳۷۸، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پورسینا، تهران، سروش.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، *شرح المقاصد*، تحقیق و تعلیق عمیره عبدالرحمن، بیروت، عالم الکتب.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، *شریعت در آینه معرفت*، قم، رجاء.
- جوادی، محسن، ۱۳۷۶، *نظریه ایمان در عرصه کلام و قرآن*، قم، معاونت امور اساتید و دروس اسلامی.
- حسینی ارسنجانی، سیدمحمدحسن، ۱۳۷۷، *گزیده آثار استاد علامه طباطبائی*، قم، فاضل.
- حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، ۱۴۱۰ق، *الملل والنحل*، تحقیق عبدالأمیر علی مهنا و علی حسن فاعور، بیروت، دارالمعرفه.
- شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۷۳، *ترجمه نهج البلاغه*، چ پنجم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۴، *تفسیر المیزان*، ج ۱، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، چ دوم، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- ۱۳۶۴، *تفسیر المیزان*، ج ۴، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی و سیدمحمد خامنه‌ای، چ دوم، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- ۱۳۶۲، *تفسیر المیزان*، ج ۲، ترجمه محمدتقی مصباح، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- ۱۳۶۴، *تفسیر المیزان*، ج ۷، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- ۱۳۶۳، *تفسیر المیزان*، ج ۶، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- ۱۳۶۲، *شیعه در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۳۸۸، *بررسی‌های اسلامی*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- غزالی، ابوحامد، بی تا، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالمعرفه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات*، بیروت، دارالفکر.
- فعالی، محمدتقی، ۱۳۷۸، *ایمان دینی در اسلام و مسیحیت*، تهران، کانون اندیشه جوان.
- قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۵۲، *قاموس قرآن*، رضاییه، دارالکتب الاسلامیه.
- لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۵۲، *سرمایه ایمان*، تصحیح صادق لاریجانی، تهران، الزهراء.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۷۲، *میزان الحکمه*، ط. الرابعه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- معروف الحسینی، هاشم، ۱۳۷۱، *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، ترجمه سیدمحمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- صدرالمتألهین، ۱۴۲۳ق، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.